

فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیّم
سال اول (۱۳۹۰)، شماره سوّم

بررسی تحلیلی - تطبیقی روایات ناظر بر زندگانی یوسف در مصر در منابع تفسیری فریقین

محسن قاسم‌پور^۱

محمد سلامی راوندی^۲

چکیده

سوره یوسف، أحسن القصص است که از ایام دیرینه همواره مورد توجه محققان قرار گرفته است. روایاتی که در اهم منابع شیعی و اهل تسنن پیرامون تفسیر این سوره آمده، برخی از آنها آمیخته با اسرائیلیات است که سیمای عصمت این پیامبر الهی را خدشه‌دار کرده است و بویژه با مبانی اعتقادی امامیه در تعارض است. آبخور بیشتر روایات تفسیر طبری و الدر المثلثور سیوطی، در این قبیل مباحث برگرفته از تورات است. آنچه در روایات شیعی نیز آمده، برخی توأم با تذکار این قبیل روایات است و برخی دیگر نیز بدون هیچ‌گونه توضیحی تکرار روایات اهل تسنن است.

در این پژوهش، در شرح حال یوسف صدیق، روایات منافی عصمت وی به بوتّه نقد درآمده تا هم نادرستی این اقوال بی‌پایه ثابت گردد و هم عصمت ایشان تثبیت شود و هم سیمای واقعی آن حضرت بر اساس مبانی و نصوص قرآنی و روایات صحیح و نه تورات محرّف ترسیم شود. رهیافت اساسی این مقاله، معطوف به این نکته محوری است که بین روایات مخدوش و غیر قابل قبول که عمدتاً در منابع اهل سنت آمده، از نظر محتوایی با گزارش‌های تورات هم‌پوشانی‌های مضمونی نیز وجود دارد.

واژگان کلیدی: قرآن، تفسیر، یوسف، روایات شیعه، روایات اهل سنت، اسرائیلیات، نقد روایات.

۱. دانشیار دانشگاه کاشان، گروه علوم قرآن و حدیث / mghasempour40@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث از دانشگاه کاشان / rahyafteh@gmail.com

مقدمه

یوسف از کنعان با کاروان به صورت برده وارد مصر شده و به عزیز مصر فروخته شد. ظاهراً از توقّف یوسف در خانه عزیز مدّتی نگذشته بود که همه اهل خانه مجذوب اخلاق و رفتار او شدند و در این میان کسی که بیشتر از همه شیفته یوسف شد و علاقه اش کم کم به صورت عشقی آتشین درآمد، همسر عزیز مصر بود. یوسف برای خارج نشدن از دایره عفت، ناچار زندان را بر خواسته نامشروع همسر عزیز ترجیح می دهد.

یوسف چندین سال در زندان می ماند تا اینکه پادشاه خوابی می بیند که همه معبران از تعبیر آن عاجز مانده و ساقی پادشاه که با یوسف در زندان آشنا شده و خوابش را به درستی تعبیر کرده بود وی را معرفی می کند. یوسف، خواب پادشاه را به درستی تعبیر می کند و راهکارهایی برای رهایی از آنچه در آینده قرار است اتفاق بیفتد ارائه می دهد. (یوسف / ۳۵-۴۹)

خبردادن یوسف از پیش آمدن سال های قحطی و راه علاجی که نشان داد، شاه را سخت تحت تأثیر قرار داد. شاه که احساس کرد وجود چنین انسان بزرگی در دستگاه حکومت ضروری به نظر می رسد، لذا وی را به عنوان عزیز مصر منصوب کرد.

در فرازهای مختلف این داستان، روایاتی رسیده که هم به لحاظ اسنادی و هم به جهت محتوا شایسته بررسی و نقد است. بررسی تمام موارد به لحاظ ملاک های فقه الحدیثی و ارزیابی های رجالی فراتر از مجال این نوشتار است، اما کوشش می شود برخی از روایات ذیل آیات مربوط به این سوره، به طور روشمند نقل و سپس مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد. از آنجا که محور این پژوهش، بررسی آسیب شناختی تفاسیر روایی در داستان یوسف است، لذا اهم تفاسیر روایی همچون *جامع البیان* و *الدر المنثور* در میان اهل سنت و تفاسیر *الصافی* و *البرهان* در بین شیعه، مورد اهتمام قرار گرفته است. البته در پاره ای موارد، احادیث تفسیری برخی دیگر از تفاسیر، همچون *روض الجنان* و *مجمع البیان* - گرچه روایی نیستند - به فراخور بحث مورد توجه قرار گرفته اند. شایان ذکر است تفاسیری نظیر *جامع البیان* و *الدر المنثور* از آنجا که روایی هستند، بویژه از منظر اسرائیلیات باید مورد آسیب شناسی قرار گیرند. تنها در یک رویکرد تطبیقی، مصونیت و یا سلامت هر کدام از تفاسیر در رویارویی با این قبیل روایات تفسیری آشکار خواهد شد.

۱- بررسی روایات پیرامون مزایده یوسف در مصر!

یوسف به صورت برده وارد مصر شده و در بازار برده‌فروشان در معرض فروش قرار گرفت. سرانجام وی به قیمتی ناچیز و به گفته قرآن «بِشَمَنِ بَحْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ» (یوسف/۲۰)، نصیب «قطفیر بن رویحب» عزیز و نخست‌وزیر کشور مصر در زمان پادشاهی «ریان بن ولید» شد. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۰۴)

ابن عباس در حدیثی می‌گوید که فروشنده یوسف، فردی است به نام «مالک بن زعر» که یوسف را به چهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سفید به عزیز مصر فروخت. (طبری، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۳۸) درحالی‌که در روایاتی^۱ آمده است که یوسف در مصر به مزایده گذاشته شد و بهای تعیین شده برای وی بسیار بالا بود. اکنون برخی از آنها را مرور می‌کنیم.

۱-۱. تفاسیر اهل سنت

۱- در ترجمه تفسیر طبری اینگونه آمده است: «پس او را بیاوردند و منادی [را] اسپردند و منادی مَنْ یزید؟ همی کرد که کی خرد غلامی عبرانی به چندین دینار؟ پس مردمان بیامدند و همی فزودند تا قیمت او هم‌سنگ زر و مشک و عنبر شد، پس این عزیز مصر که او وزیر ملک مصر بود به هم سنگ این چیزها بخرید.» (گروهی از مترجمان، ۱۳۵۶، ج ۳، ص ۷۷۴)

۲- آلوسی و فخر رازی نیز در تفاسیر خود با عنوان «قیل» همین مضمون را بیان کرده‌اند. (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۳۹۷/ رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۴۳۵) البته این روایت در تفاسیر اهل سنت قائل مشخصی ندارد و در برخی تفاسیر همچون الدر المنثور نیز وجود ندارد.

۲-۱. تفاسیر شیعه

۱- در تفسیر روض الجنان از قول وهب^۲ این‌گونه نقل شده است: «چون یوسف را در بازار آوردند و بر بیع عرض کردند ... در بهای او زیادت می‌کردند تا بهای او به آنجا رسید که

۱. تا آنجایی که در تورات تتبع شد، پیرامون این موضوع هیچ مطلبی بیان نشده بود.

۲. در مورد شخصیت رجالی وهب برای نمونه بنگرید به: وهب بن منبه: نه النجاشی والشیخ علی ضعفه عند ترجمه محمد بن أحمد بن یحیی. (حسینی تفرشی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۳۱)؛ وهب بن منبه قال: مر عن الشیخ فی الفهرست والنجاشی أن القمیین استنوه من رجال نوادر الحکمة. أقول: نقله النجاشی عن ابن الولید وابن نوح والشیخ فی الفهرست عن ابن بابویه وقرراهم، ووجه استثنائهم کون أخباره منکرات ومنها: قصة جرجیس التي نقلها الطبری عن کتابه المبتدأ والسير وأن ملک الموصل قتله أربع مرات. (تستری، ۱۴۲۲، ج ۱۰، ص ۴۵۴)

گفتند: او را برابر به زر بردارند و به سیم و به مشک و به حریر به این چهار جنس او را برابر برداشتند و قطفیر العزیز او را بخرد. ^۱ (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۳۶)

۲- روایت دیگری که افسانه بودن آن آشکار است، توسط بروجردی نویسنده کتاب تفسیر الجامع بیان شده که در این بخش قسمتی از آن را نقل می‌کنیم: «منادی فریاد زد: که حاضر است این غلام را خریداری کند؟ . . . زلیخا به عزیز گفت: نگذار مردم یوسف را خریداری کنند، البته او را بگیر، هرچند بهای او، تمام دارائی تو شود. عزیز به مالک گفت: به چه بهاء او را می‌فروشی؟ مالک گفت: مطابق وزن او طلا و نقره و زر و ابریشم و یاقوت و عنبر و کافور و مشک می‌فروشم. عزیز گفت: حاضرم، یوسف را در یک کفه ترازو گذاشتند و پانصد هزار دینار در کفه دیگر نهادند، یوسف بر آنها زیادتی داشت. آنقدر به او افزودند که دیگر در خزانه سلطنتی درهم و دیناری باقی نماند.» (بروجردی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۴۴)^۲

این داستان، طولانی است و نویسنده تفسیر الجامع بدون توجه به معیارهای حدیث صحیح، مطالب نادرستی را بیان کرده تا شاید بتواند زیبایی یوسف را به نحو احسن گزارش کند.

۳-۱. تحلیل و نقد

در بررسی این موارد می‌توان گفت که این روایات هم از نظر سند و هم از نظر محتوا قابل خدشه هستند. اما از نظر سند، در میان احادیث اهل سنت، حدیث شماره ۱، فاقد سند و حدیث شماره ۲ نیز به دلیل ناشناخته بودن قائل، مرسل^۳ است.

در احادیث شیعه نیز حدیث شماره ۱، موقوف^۴ و حدیث شماره ۲، فاقد سند می‌باشد. به علاوه این احادیث در اصل به «وهب بن منبه» نسبت داده شده است. پیرامون شخصیت وی

۱. همین مضمون در مجمع البیان و تفسیر منهج الصادقین نیز آمده است. (ر. ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۳۸)

کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۵، ص ۲۷)

۲. به نظر می‌رسد این داستان، برگرفته از مفهوم روایت تفسیر ابوالفتوح باشد؛ بعلاوه همین داستان با مضمونی افسانه‌وارتر در کتاب «قصه یوسف» به املائی احمد بن محمد بن زید طوسی، فصل ۲۵، ص ۲۳۴ آمده است.

۳. حدیث مرسل به معنای عام، حدیثی است که از راویان آن، یک نفر یا بیشتر حذف شده باشد. حدیث مرسل ضعیف است زیرا شرط اتصال سند را ندارد. (صبحی صالح، ۱۴۱۷، ص ۱۶۶/ شهید ثانی، ۱۴۲۳، ص ۹۴)

۴. موقوف حدیثی است که گفتار، کردار یا تقریری را به یکی از همراهان معصوم نسبت دهد. از نظر شیعه، حدیث موقوف حتی در صورتی که سند آن تا صحابی متصل و روایانش موثق و امامی هم باشند، ضعیف است زیرا فاقد شرط مهم رسیدن به معصوم است. (شهید ثانی، ۱۴۲۳، ص ۹۱/ میرداماد، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۲۰)

مطالب فراوانی در کتب رجال و سایر کتب حدیثی ذکر شده است. وی که زادهٔ یمن - در سال ۳۴ هجری در زمان خلافت عثمان - بوده، از دانشمندان بزرگ اهل کتاب و نقطهٔ عطفی در رواج اسرائیلیات است. وی مورخ بوده و از علوم اهل کتاب بهرهٔ فراوان برده و به داستان‌های پیشینیان بویژه اسرائیلیات آگاهی و عنایت زیادی داشته است. (زرکلی، ۱۹۸۰، ج ۸، ص ۱۲۵) از خود وهب نقل شده که می‌گفت: «می‌گویند عبدالله بن سلام و کعب‌الأحبار أعلم اهل زمان خود بودند، پس چگونه می‌بینی کسی را که به علوم هر دوی اینها آگاه است». (ذهبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۱) سیاق این عبارت بیانگر آگاهی وهب بن منبه از علوم ابن سلام و کعب الاحبار است. در کتب اهل سنت وی توثیق شده است. (مزی، ۱۴۰۶، ج ۳۱، ص ۱۴۲) ولی شرح حال وی در کتب رجال شیعه بیانگر ضعف وی می‌باشد.^۱ محمود ابوریه به نقل از محمد رشید رضا، او و کعب الاحبار را بدترین و ریاکارترین افراد در برابر مسلمانان دانسته‌اند. (ابوریه، بی‌تا، ص ۱۷۴) روایات وهب به صورت گسترده‌ای در کتب اهل سنت و حتی صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده و متأسفانه در برخی از کتاب‌های حدیثی شیعه هم روایاتی از وی راه پیدا کرده است. مثلاً شیخ صدوق در *امالی* خود روایتی را از وهب نقل کرده (صدوق، ۱۴۱۷، ص ۵۲) و در *علل الشرایع* نیز روایات متعددی را از وهب نقل کرده است. (صدوق، ۱۹۶۶، ج ۱، صص ۲۷، ۲۹، ۳۳ و ۷۹)

بنابراین با توجه به اینکه مطالب مذکور، روایت معصوم نبوده و صرفاً سخنان وهب هستند، نیازی به نقد محتوایی احساس نمی‌شود؛ گرچه با توجه به معیار عقل سلیم که در تعالیم اسلامی مهم‌ترین حجت خداوند دانسته شده، (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱، ح ۳ و ص ۱۳، ح ۱۲ و ص ۱۶، ح ۱۲) نمی‌توان باور کرد که بهای یک برده در بازار آنقدر بالا برود که هم‌وزنش سیم و زر و ... بدهند. مگر آن برده چه ویژگی خاصی داشته است؟ زیبایی ملاک انتخاب بوده یا نیروی کار مطرح بوده است! ولی چه می‌توان گفت که سخنان وهب آنقدر وارد تفسیر شده است که امروزه مخالفت با این مطالب برای اکثریت دشوار به نظر می‌رسد.

۲- بررسی زندگانی یوسف در خانهٔ عزیز

خریدار یوسف در مصر که به گفتهٔ روایات، نامش قطفیر است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۰۴) به همسر خود که نامش راعیل و لقبش زلیخا ذکر شده (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳،

۱. شرح حال آن در منابع شیعه گذشت.

ص ۱۲)، سفارش می‌کند که «أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» (یوسف / ۲۱) و این در حالی است که یوسف پسر بچه‌ای است از نژاد عبریان و مملوک او و معمول این است که مولا نسبت به برده توجه زیادی ندارد. بنابراین، سفارش عزیز مصر به همسر خود، بیانگر این نکته است که آثار بزرگی در سیمای یوسف به خوبی و به طور واضح نمایان است، البته وجود یوسف باعث برکت در خانه عزیز شد. این مطلب از گزارش تورات نیز به خوبی حاصل می‌شود. (پیدایش، ۳۹: ۱-۶)

پس از مدتی از حضور یوسف در خانه عزیز، زلیخا شیفته یوسف شد. علت این علاقه، چند مطلب می‌تواند باشد. اینکه عزیز و زلیخا به گزارش قرآن فرزندی نداشتند، معاشرت دائمی زلیخا با یوسف، در دسترس بودن و برده بودن این مطلب را در ذهن زلیخا تثبیت کرده بود که یوسف جز اطاعت چاره‌ای ندارد و نمی‌تواند از خواسته مالکش که یک زندگی اشرافی کامل داشت، سر برتابد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، صص ۱۲۱-۱۲۲)

به هر حال این عوامل دست به دست هم داد و زلیخا تصمیم گرفت به هر ترتیبی شده از وی کام بگیرد. قرآن در آیات ۲۳ تا ۲۹ این سوره، ماجرا را توصیف می‌کند. جریان تدریجی عشق زلیخا به یوسف در تورات (پیدایش، ۳۹: ۷-۲۱) نیز گزارش شده که با آیات قرآنی تفاوت‌هایی دارد که اکنون برخی از آنها را بیان می‌کنیم.

۱- تورات می‌گوید: یوسف از چنگ زلیخا گریخت، اما لباسش در دست وی باقی ماند (همان، ۳۹: ۱۲) در حالی که قرآن می‌گوید: یوسف و زلیخا برای رسیدن به در بیرونی از یکدیگر سبقت گرفتند و در این حال زلیخا پیراهن یوسف را از عقب پاره کرد. (یوسف / ۲۵)

۲- تورات می‌گوید: وقتی یوسف گریخت، زلیخا در غیاب عزیز با اهل خانه سخنانی گفت که هم اعتراض به عزیز بوده هم تهمت به یوسف (همان، ۳۹: ۱۴-۱۵). در حالی که قرآن می‌گوید: و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند، . . . در آستانه در آقای آن زن را یافتند. (یوسف / ۲۵)

۳- تورات می‌گوید: عزیز مصر سخنان زلیخا را قبول کرد و بدون هیچ بررسی یوسف را به زندان انداخت (همان، ۳۹: ۱۶-۲۰) ولی قرآن می‌گوید: عزیز مجال دفاع به یوسف داد و جلسه تحقیق تشکیل شد و به وسیله داوری زیرکانه یکی از بستگان زلیخا، بی‌گناهی یوسف و

۱. شیخ مفید ادعای اجماع می‌کند کسی که به بی‌گناهی یوسف شهادت داد، طفلی در گهواره از بستگان زلیخا بود. وی با آیاتی از قرآن ثابت می‌کند که کمی سن منافاتی با کمال عقل ندارد. (ر. ک: مفید، ۱۴۲۴، ص ۳۴۲)

آلودگی زلیخا روشن شد و عزیز رسماً از یوسف درخواست کرد که از گناه زلیخا چشم‌پوشی کند و به زلیخا گفت: تو خطاکار بوده‌ای و باید از گناه خود توبه کنی. (یوسف/ ۲۶-۲۹)

۴- در تورات به مواردی چون ملامت بانوان مصری نسبت به زلیخا و بعد از آن دعوت کردن زلیخا از آنان و آمدن یوسف در آن مجلس و بریده شدن دست زنان مصری هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده است، در حالی که قرآن در آیات ۳۱ و ۳۲ سوره یوسف به این مطلب اشاره کرده است. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۵، پاورقی صص ۷۰-۷۹)

۲-۱. تفسیر صحیح آیه «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»

یوسف در این گفتار خود ادب عبودیت را به تمام معنا رعایت نمود، او اول اسم جلاله را آورد و پس از آن صفت ربوبیت را، تا دلالت کند بر اینکه او عبدی است که عبادت نمی‌کند مگر یک رب را و این یکتاپرستی آئین پدرانش ابراهیم، اسحاق و یعقوب بوده است. اما میان مفسران درباره جمله «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» (یوسف/ ۲۳) گفتگوی فراوانی وجود دارد. اکثر مفسران بر این نظرند که معنای آیه چنین است: «یوسف گفت به خدا پناه می‌برم، عزیز مصر همسر تو بزرگ و صاحب من است و به من اعتماد نموده چگونه به او خیانت کنم». با توجه به این دیدگاه، مقصود از کلمه «رَبِّي» عزیز مصر است، اما نظریه دیگری نیز مطرح است که منظور از کلمه «رَبِّي» را خدای سبحان می‌داند. ما برای شناخت نظریه صحیح دیدگاه تورات و روایات را نیز آورده تا این موضوع از تمام جهات بررسی شود.

۲-۱-۱. تورات

در تورات فارسی این‌گونه آمده است که هنگامی که زلیخا به یوسف پیشنهاد داد که با وی همبستر شود، یوسف امتناع کرده و در پاسخ گفت: اربابم آنقدر به من اعتماد دارد که هر آنچه در این خانه است به من سپرده است، پس چگونه می‌توانم به او خیانت کرده و مرتکب چنین عمل زشتی بشوم. (پیدایش، ۳۹: ۸-۱۰) با توجه به مطلب فوق، تورات نیز مؤید معنی اول است، یعنی مقصود از کلمه «رَبِّي» را عزیز مصر می‌داند.

۲-۱-۲. تفاسیر اهل سنت

در تفسیر جامع البیان از سدی، ابن‌ابی‌نجیح و مجاهد بیان شده که منظور از «رَبِّي» عزیز مصر است. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۰۸) در تفسیر الدر المنثور نیز از قول مجاهد و ابی‌بکر بن عیاش همین مطلب بیان شده است. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۳)

۲-۱-۳. تفاسیر شیعه

ابوالفتوح رازی در تفسیر خود، نظریه اول را پذیرفته و می‌گوید: *إِنَّهُ رَبِّي*، یعنی شوهر تو عزیز و «رب» اینجا به معنی سید است. وی در ادامه از قول زجاج می‌گوید: تطبیق رب در آیه برای خدا نیز جایز است ولی ما قول اوّل را شایسته‌تر می‌دانیم. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۴۶) در تفسیر صافی ابتدا مقصود از رب، «عزیز» و سپس «پروردگار متعال» بیان شده است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۳) طبرسی در مجمع البیان دو قول را که یکی مقصود عزیز مصر و دیگری مقصود خداوند است بیان کرده ولی از لحن گفتار طبرسی این گونه برداشت می‌شود که وی نظر اوّل را ترجیح داده؛ زیرا قول اوّل را با عبارت «بیشتر مفسران» آورده در حالی که قول دوّم را با عبارت «بعضی گفته‌اند» بیان نموده است که دلالت بر تأیید نظر اوّل دارد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۴۱)

۲-۱-۴. نظریه مختار

از مجموع روایات بالا این گونه حاصل می‌شود که مفسرین اهل سنت و شیعه در مفهوم واژه «ربی» در این آیه، دو نظریه بیان کرده‌اند: ۱- عزیز مصر ۲- خداوند متعال؛ البته مفسرین اهل سنت نظریه اوّل را پذیرفته‌اند و مفسرین شیعه هر دو نظریه را بیان کرده‌اند؛ ابوالفتوح و طبرسی نظریه اوّل را پذیرفته و فیض کاشانی در این مورد تنها دو نظریه را بیان کرده بدون اینکه یکی را برگزیند. درحالی‌که ما نظریه اوّل را ناصواب می‌دانیم؛ زیرا یوسف هرگز عزیز را ربّ خود نمی‌دانست به شهادت اینکه در زندان به رفیقش گفت: «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (یوسف / ۴۲) و به فرستاده پادشاه گفت: «ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ» (یوسف / ۵۰) و هیچ‌جا تعبیر نکرد به «ربی» با اینکه عادتاً وقتی اسم پادشاهان را می‌برند همین گونه تعبیر دارند و نیز به فرستاده پادشاه گفت: «فَسئَلُهُ مَا بِأَلِ التَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (همان) که در اینجا نیز خدای سبحان را ربّ خود دانسته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۲۵)

به علاوه، مطلبی که از نظریه اوّل استشمام می‌شود، قابل انتساب به یوسف نیست؛ زیرا ظاهر معنای اوّل که فرمود: چون شوهر تو به من نیکی کرده و منزلتم را والا گردانیده از این رو من به او خیانت نمی‌کنم، اشعار به این مطلب دارد که اگر این جهات نبود شاید این کار را می‌کردم، با اینکه خداوند می‌خواهد با ذکر این آیات دامن یوسف را از هر گناه و نافرمانی به هر نحوی که باشد، پاک و مبرا سازد. و اما استدلالی که برخی مفسران (همچون نجفی خمینی،

۱۳۹۸، ج ۸، ص ۹۰ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۶۹) در ترجیح نظریه اول بیان کرده‌اند که مفهوم «رب» در مواردی از قرآن با قرینه برای غیر خدای یکتا نیز بکار رفته است و به آیات همین سوره نظیر «اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ» (یوسف / ۴۲) و «قَالَ ارْجِعْ اِلٰی رَبِّکَ» (همان / ۵۰) استشهاد کرده‌اند، نادرست به نظر می‌رسد؛ زیرا در هیچ مورد یوسف از پادشاه با تعبیر «ربی» یاد نکرده است، چون مشخص است که «رب» پیامبری چون یوسف، تنها خداوند متعال است.

۲-۲. نظریات مطرح پیرامون آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا»

در معنای آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآی بُرْهَانَ رَبِّهٖ» (یوسف / ۲۴) در میان مفسران گفتگوی بسیار است که می‌توان در پنج نظریه خلاصه کرد؛ البته نظریات اول تا چهارم مؤید روایی ندارند^۱ و صرفاً توسط مفسران بیان شده، ولی نظریه پنجم را که روایات نیز تأیید می‌کنند، این است که متعلق «هم» در هر دو طرف عمل جنسی است؛ با این تفاوت که همسر عزیز، تصمیم به این کار گرفت و تا آخر هم به تصمیم خود باقی ماند، ولی موفق نشد؛ اما از جانب یوسف تصمیم شأنی و تعلیقی بود و آن اینکه اگر برهان پروردگار خود را نمی‌دید، تصمیم به این کار می‌گرفت و چون برهان پروردگارش را دید، چنین تصمیمی نگرفت. در این صورت تقدیر آیه چنین می‌شود:

الف) «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ»: همسر عزیز تصمیم بر کار زشت گرفت؛ ب) «وَلَوْلَا اَنْ رَّآی بُرْهَانَ رَبِّهٖ لَهَمَّ بِهَا» یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، چنین تصمیمی می‌گرفت.

۱. نظریه اول: منظور از «هم» یوسف، میل طبیعی و کشمکش شهوت است، که تحت تکلیف قرار نمی‌گیرد، پس معنای آیه این می‌شود که: بی‌اختیار تحریک شد و اگر برهان خدا را ندیده بود مرتکب می‌شد، و یا مشرف بر ارتکاب بود. نظریه دوم: گفته شده اولین باری که آن دو قصد یکدیگر را کردند، در عالم خواب بود؛ یوسف چون پیغمبر بود فهمید که زلیخا سرانجام همسر او خواهد شد، و به همین جهت در بیداری قصد او را کرد. نظریه سوم: «هم» زلیخا عبارت از قصد به مخالفت ولی «هم» یوسف این بود که او را به جهت دفاع کتک بزنند، و دلیل بر این اختلاف، شهادت خداوند است که می‌فرماید: او از بندگان مخلص ما بود، و از سوی دیگر حجت عقلی قائم است بر اینکه انبیاء، معصوم از گناهند.

نظریه چهارم: منظور از «هم» در هر دو مورد «هم» به زدن و دفاع است، چون وقتی زلیخا با یوسف مراوده کرد و یوسف زیر بار نرفت، عصبانی شد و تصمیم گرفت یوسف را به جرم ترمدش بزند، یوسف نیز آماده شد که از خود دفاع کند، و لیکن از آنجایی که این عمل به ضرر یوسف تمام می‌شد، به همین جهت خداوند به او الهام کرد که برای دفاع از خود فرار را انتخاب کند، یوسف به طرف در اتاق دوید تا بگریزد، ولی زلیخا از عقب او را دنبال کرد، تا اینکه پشت در به او رسید.

متن آیه در قرآن چنین است: «وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ». «لولا» برای خود، جواب می‌طلبد و صدر جمله، قرینه بر این جواب محذوف است و با آوردن جمله «وَهَمَّ بِهَا» پیش از کلمه «لولا» از جواب بی‌نیاز شدیم.

در نتیجه معنای آیه چنین است که تصمیم زلیخا مطلق بوده، درحالی که اراده یوسف معلق به شرط شده و با عدم تحقق شرط، اراده نیز منتفی گشته است. به این ترتیب، دامن یوسف از هر گونه آلودگی حتی آلودگی به مراحل اراده و تصمیم پاک مانده است. (سبحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۳۷۱ / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۲۸) حدیثی از امام رضا(ع) در عبارت بسیار فشرده، همین مطلب را بیان می‌کند. مأمون از امام می‌پرسد، آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ پس تفسیر آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» چیست؟ امام فرمودند: همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود. بنابراین هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سوی گناه نمی‌رود. (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۷۹ / فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۳ / بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۶۹ / حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۱۹)

۲-۳. مقصود از برهان رب و روایات پیرامون آن

۲-۳-۱. معنای برهان رب

برهان در لغت عرب به معنای حجت قاطع و مبین حقیقت است. (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۳، ص ۵۱) مفسران درباره برهان مذکور احتمالات زیادی داده‌اند. محمد بن کعب گفته است: برهان مزبور، اطلاع از مجازاتی بود که شخص زناکار مستحق آن می‌گردد. ابومسلم گفته: منظور همان سیره‌ای است که خدا به انبیاء عنایت کرده که از اعمال زشت خودداری کنند. از امام صادق(ع) روایت شده که منظور مقام نبوت است که مانع ارتکاب هر کار زشت است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۴۴)

به طور مسلم، علم عادی از تحریم زنا و مفساد اخروی آن - در آن شرایط - به تنهایی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد، صفات برجسته انسانی هم تا تکیه‌گاهی استوار نداشته باشند، در برابر امواج شکننده طوفان غرائز در محیطهای مناسب و آماده، خرد و شکسته می‌شود. با توجه به نکته پیش گفته می‌توان گفت که مقصود، تجسم واقعیت فحشا و نتایج وحشتناک آن در زندگی دنیوی و اخروی است و یک چنین تجسمی در پرتو نبوت، عصمت و الطاف

غیب الهی رخ می‌دهد. (سبحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۳۷۵) علامه در المیزان نیز آن را نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۲۹)

در تفاسیر اهل سنت به صورت گسترده و در تفاسیر شیعه نیز کم و بیش روایاتی پیرامون «برهان رب» مطرح شده که اکنون به بررسی چند مورد از آنها می‌پردازیم.

۲-۳-۲. تفاسیر اهل سنت

۱- در تفاسیر التتر المنثور و جامع البیان آمده که یوسف به قصد گناه کنار زلیخا نشست، آنگاه ندایی از آسمان آمد که ای یوسف مانند پرنده‌ای نباش که پرهایش کنده شده است، یوسف از این ندا پند نگرفت آنگاه جبرئیل را به شکل یعقوب دید که انگشت به دهان می‌گزد، یوسف این منظره را دید و شهوت از سر انگشتانش خارج شد.^۱ (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۳/ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۱۱)

۲- ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الأولیاء روایتی از امام علی (ع) مبنی بر طمع و قصد زلیخا بر یوسف و بالعکس بیان می‌کند؛ در ادامه روایت از پوشاندن بت توسط زلیخا سخن به میان آمده که یوسف در این هنگام گفت: تو از بتی که نه می‌خورد و نه می‌آشامد شرم می‌کنی و من از خدای خود که شاهد و ناظر است، شرم نداشته باشم؟^۲ (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۳)

۳- ابن‌المنذر و ابوالشیخ از وهب بن منبه نقل کرده‌اند که هنگام خلوت دستی میان آن یوسف و زلیخا حائل شد که بدن نداشت و روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده، مراقب است مانند کسی است که از همه جا بی‌خبر است.» (رعد/ ۳۳) دست از میان آن دو دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند و دوباره تنها ماندند. دوباره دست ظاهر شد، بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند فرشتگان بزرگواری که نویسندگان اعمال شما هستند.» (انفطار/ ۱۰-۱۱) دست دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند. مرتبه سوم دست ظاهر شد که بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «و به زنا نزدیک مشوید، چرا که آن همواره زشت و بدراهی است.» (إسراء/ ۳۲) دست از میان آن دو دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند و در مرتبه چهارم دست ظاهر شد که بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «و بترسید از

۱. نظیر همین روایت با اندکی تفاوت در تفسیر شیعی البرهان نیز آمده است. (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۶۵)

۲. در تفاسیر قمی (۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۴۳) و عیاشی (بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۱۹) مشابه همین روایت آمده است.

روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کسی [پاداش] آنچه به دست آورده، تمام داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» (بقره/ ۲۸۱) پس یوسف با ترس گریخت. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۴/ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۱۳)

۲-۳-۳. تفاسیر شیعه

۱- در تفسیر قمی آمده است: وقتی قصد همدیگر را کردند یوسف صورت یعقوب را در گوشه اتاق دید در حالی که انگشت می‌گزید و می‌گفت: ای یوسف نام تو در آسمان از پیامبران ثبت شده است. آیا می‌خواهی در روی زمین از زناکاران باشی؟ پس یوسف دانست که خطا کرده است. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۴۱)

۲- امام باقر(ع) از یکی از اصحاب خود سؤال کرد که مردم درباره آیه «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» چه می‌گویند؟ راوی گفت: می‌گویند صورت یعقوب را دید در حالی که انگشت می‌گزید. امام پاسخ داد: اینگونه که آنها می‌گویند نیست؛ بلکه یوسف زلیخا را دید که در این بین برخاست و پارچه‌ای به روی بت خود انداخت و گفت: شرم دارم از اینکه بت مرا به این حال ببیند ... (عیاشی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۱۹/ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۶۵، ح ۵۲۵۱)
حکایات مطرح در این زمینه، به همین موارد محدود نمی‌شود که ما برای اختصار تنها چند مورد را ذکر کردیم. (ر. ک: سبحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۳۷۶/ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۳۰)

۲-۳-۴. بررسی تحلیلی روایات برهان رب

۲-۳-۴-۱. تعارض با قرآن

قرآن، محکم‌ترین سند مکتوب مسلمانان است که بدون تحریف و تغییر به دست ما رسیده، قرآن ملاک اعتبار هر امر دیگر و سایه‌گستر بر هر چیز است (مائده/ ۴۸) و باطل در آن راه ندارد. (فصلت/ ۴۲) از این‌رو، هیچ سخن مخالف قرآن، حجیت نمی‌یابد و پیامبر و امامان ما از پیش، به پیروان خود این رهنمود را داده‌اند که هیچ حدیث مخالف قرآن را به آنان منتسب نسازند. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۹)

با توجه به این معیار، قرآن می‌فرماید: یوسف در مقابل درخواست نامشروع زلیخا بدون این‌که کمترین تمایلی به وی نشان دهد با کمال صراحت و قاطعیت درخواست وی را با منطق قوی و استدلال محکم رد کرد؛ «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ». (یوسف/ ۲۳)

شیخ طوسی در تبیان و فخر رازی در تفسیر کبیر خود در نکوهش قائلین این توجیهاات ناروا که روایت کردن آنها شایسته نیست چه برسد به اعتقاد به آنها، این گونه بیان می کنند که این کوتاه فکران حضرت یوسف را در این رویداد متهم می کنند، در حالی که بر اساس نص قرآن همگان از خدا تا زلیخا به بی گناهی او گواهی داده اند. (طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ / فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۴۴۰ / برای نمونه های بیشتر ر. ک: ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۵۳ و فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۵) موارد دال بر این استدلال، بدین شرح می باشد:

الف) گواهی خداوند متعال: «او از بندگان مخلص ما بود.» (یوسف / ۲۴)
ب) اقرار ابلیس به بی گناهی یوسف: [شیطان] گفت: «پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می برم، مگر آن بندگان پاکدل و مخلص تو را.» (ص / ۸۲-۸۳)
ج) گواهی از اهل خانه عزیز: «در این هنگام شاهی از خانواده آن زن شهادت داد.» (یوسف / ۲۶)

د) گواهی زنان حاضر در مجلس: «منزه است خدا، ما گناهی بر او نمی دانیم.» (یوسف / ۵۱)
ه) گواهی عزیز مصر: پس چون [شوهرش] دید پیراهن او از پشت چاک خورده است، گفت: «بی شک، این از نیرنگ شما [زنان] است، که نیرنگ شما بزرگ است.» (یوسف / ۲۸)
و) یوسف گفت: «این [درخواست اعاده حیثیت] برای آن بود که [عزیز] بداند من در نهان به او خیانت نکردم.» (یوسف / ۵۲)

ز) گواهی زلیخا: همسر عزیز گفت: «اکنون حقیقت آشکار شد. من [بودم که] از او کام خواستم، و بی شک او از راستگویان است!» (یوسف / ۵۱)

۲-۳-۴. تعارض با مسلمات اعتقادی

مسلمت اعتقادی هر دین و مذهب، آموزه هایی است که برای اهل یک آیین چنان اثبات شده است که تردید در آن از نظر آنان جایز نیست. برای نمونه، مسلمانان هیچ گاه نمی پذیرند که پیامبر اسلام، مرتکب گناهی شود و شیعه به هیچ روی، نسبت ناشایست را به ائمه معصوم خود و پیامبران بر نمی تابند. امامان شیعه در بحث عصمت انبیاء، اخباری که پیامبران را مانند افراد عادی، دارای گناه و خطا می دانند، رد کرده اند. (برای نمونه ر. ک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، صص ۷۲-۷۴)

همانطور که می‌دانیم یوسف نیز همانند تمام انبیاء دارای مقام عصمت الهی بوده و عصمت، او را از هر گناهی حفظ می‌کرد، این مقام کجا و آنچه برخی از مفسران حدیث‌گرا می‌گویند که وی به سوی معصیت گرایش یافته و بر انجام آن تصمیم هم می‌گیرد؛ آن هم معصیتی که در دین خدا بدترین گناهان شمرده شده، یعنی زنا با زن شوهردار و خیانت به کسی که مدتها بالاترین خدمت را به او کرده است ... و ندهایی یکی پس از دیگری بشنود و باز حیا نکند و دست بردارد، تا آنجا که به سینه‌اش بزنند و شهوتش از نوک انگشتانش بریزد و ازدهایی که بزرگتر از آن تصور نشود ببیند و از ترس پا به فرار بگذارد، چنین کسی شایسته نیست که نام انسان بر او نهاده شود، نه اینکه او را بر اریکه نبوت و رسالت هم بنشانند.

اگر از یوسف کوچکترین لغزشی سر می‌زد، قرآن از آن خبر می‌داد، چنانکه از لغزش آدم و توبه و استغفار وی سخن به میان آورده، ولی درباره یوسف جز ثنا و مدح چیزی نگفته، و در مقام ثنایش او را مخلص خوانده است، پس قطعاً درمی‌یابیم که یوسف در این جایگاه بس خطرناک، ثبات قدم را از دست نداده، و با نفس خود مجاهدتی کرده که جز از صاحبان عزم ساخته نیست. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۵۷)

علامه طباطبایی عمده‌ترین دلایل این سخن‌های ناروا را، افراط اهل تفسیر در پذیرش هر سخنی که نام حدیث بر آن نهاده شده و ظاهر آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ» دانسته زیرا که نحویین گفته‌اند که جواب لولا بر خودش مقدم نمی‌شود، از این جهت «لولا» را با «إن شرطیه» قیاس کرده‌اند. کوتاه سخن اینکه هیچ خطایی که نشانه تصمیم بر گناه از طرف یوسف باشد، سر نزنده و هر روایتی که بر خلاف عصمت یوسف باشد، مردود است.^۱ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، صص ۱۳۳-۱۳۴)

۱. به علاوه در اینکه ضمیر «فَأَسَاءَ الشَّيْطَانُ» در آیه ۴۲ سوره یوسف به ساقی شاه برمی‌گردد یا به یوسف، نیز در میان مفسران گفتگو است. بسیاری این ضمیر را به یوسف بازگردانده‌اند. بنابراین، معنای این جمله چنین می‌شود که شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد و به همین دلیل به غیر او توسل جست ولی با توجه به آیات پیرامون این مطلب در این سوره، مشخص می‌شود که ضمیرهای موجود در جمله فوق همه به کلمه «الذی» برمی‌گردد و معنایش این است که: شیطان از یاد رفیق زندانی یوسف محو کرد که نزد ربّش از یوسف سخن به میان آورد زیرا شیطان در شخص بت‌پرست تأثیر کرده چون او عمری تحت ولایت شیطان بوده است و همین فراموشی باعث شد که یوسف چند سال دیگر در زندان بماند. به علاوه جمله «وَأَدَّكَ بِعَدَاةٍ» (یوسف / ۴۵) که در چند آیه بعد در همین داستان درباره ساقی می‌خوانیم، نشان می‌دهد که فراموش کننده او بوده است نه یوسف. فاعل دو فعل «نسی» در آیه ۴۲ و «ادگر» در آیه ۴۵ یکی است، یعنی همان فردی که فراموش کرد، همو به یاد آورد.

۳- پیراهن بهشتی!

ذیل آیه «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يَوْسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُون» (یوسف / ۹۴): و چون کاروان رهسپار شد، پدرشان گفت: اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید، بوی یوسف را استشمام می‌کنم. در کتب شیعه و اهل سنت روایاتی حاکی از این مطلب آمده که یعقوب بوی یوسف را از فاصله بسیار زیاد استشمام کرده است، آنگاه که یوسف پیراهن به ارث رسیده‌اش را که همراهش بود بیرون آورد. در ذیل به برخی از روایات پیرامون این مطلب^۱ اشاره می‌کنیم.

۳-۱. تفاسیر اهل سنت

۱- ابن‌ابی‌حاتم از طریق مطلب بن عبدالله آورده است: هنگامی که ابراهیم را در آتش انداختند، خداوند پیراهنی از بهشت به او پوشاند که ابراهیم آن را به اسحاق، اسحاق به یعقوب و یعقوب آن را به گردن یوسف آویخت و آن پیراهن در تمام مراحل در گردن او بود و یوسف آن پیراهن را از لوله‌ای نقره‌ای درآورد و گفت: این پیراهن را بر روی چشم پدرم بیندازید، بینا می‌شود. سپس، یعقوب در حالی که در سرزمین کنعان بود بوی پیراهن را استشمام کرد و گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يَوْسُفَ». (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴ و نیز ر. ک: رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۵۰)

۲- همین داستان با کمی اختلاف از ابن‌عباس نقل و اضافه می‌کند: هیچ چیزی از بهشت بر دردی از دردهای دنیا واقع نمی‌شود مگر اینکه آن را علاج می‌کند. (سیوطی، همانجا)

همچنین در مقدار مسافتی که از آن فاصله یعقوب، بوی یوسف را استشمام کرد، اهل تفسیر اختلاف کرده‌اند. (سیوطی، همان، ص ۳۵ / طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۳۸)

۳-۲. تفاسیر شیعه

در تفسیر قمی، **مفضل جعفری** از امام صادق(ع) روایت می‌کند که زمانی که آتش برای سوزاندن ابراهیم افروخته شد، جبرئیل جامه‌ای از بهشت برای حضرتش آورد و آن را به وی پوشاند و بعد از آن نه باد و نه سرما و نه گرما آن جناب را آزار نرسانید، آن جامه به یوسف رسید و همچنان در بازوی یوسف بود تا اینکه آن را به برادران داد و چون کاروان از مصر بیرون آمد، یعقوب بوی آن را از فاصله بسیار زیاد استشمام کرد. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۵۵ و نیز ر. ک: فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۵ / صدوق، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۵۳).

۱. در تورات به این موضوع هیچ اشاره‌ای نشده است.

۳-۳. نقد و بررسی

راوی اصلی این داستان در تفسیر قمی، **مفضل جعفری** است که نجاشی وی را فاسد المذهب معرفی کرده و روایاتش را مضطرب و مصنفات وی را غیر قابل اعتماد می‌داند. (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۴۱۶) صرف نظر از صحت و سقم سند، محتوای این روایات جای بررسی و تفحص بیشتری دارد. یعقوب با جمله «بوی یوسف را می‌یابم» (یوسف / ۹۴) نزدیک شدن وصال یوسف را به‌طور کنایه فهماند، نه اینکه واقعاً بوی یوسف یا بوی پیراهن یوسف را استشمام کرده باشد، بنابراین مقصود از آیه فقط تقارن زمانی است یعنی در آن زمان که کاروان حامل پیراهن یوسف از مصر جدا شد، یعقوب با الهام الهی دریافت که زمان وصل نزدیک شده است و این مطلب را با کنایه به خانواده‌اش اطلاع داد، نه اینکه جداشدن کاروان حامل پیراهن از مصر در این معنی دخالت داشته باشد. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۸)

استاد سبحانی در تفسیر آیه مذکور بیان می‌کند که بعید نیست این کلمه، کنایه از نزدیکی وصال باشد و او با علم الهی فهمید که اثری از یوسف در نیمه راه است و پس از آن به وصال یوسف نایل خواهد آمد، نه اینکه یوسف دارای بوی خاصی بوده که از طریق فرستادن پیراهن، پیر کنعان آن را استشمام کرده است. (سبحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۴۶۴)

البته احتمال می‌رود این مطلب صحیح باشد که یعقوب بوی یوسف را استشمام کرده باشد و شامه الهی یعقوب در اواخر عمر باز شده باشد و این به خاطر سربلندی یعقوب در امتحانات گوناگون الهی باشد، همانند به امامت رسیدن ابراهیم بعد از امتحانات متعدّد (بقره / ۱۲۴) و این مطلب بعید هم نیست زیرا گاهی انبیاء با آزمون به مقامی نائل می‌شوند همانند ابراهیم و گاه بدون آزمون به درجاتی می‌رسند همانند جریان سخن گفتن عیسی در گهواره.

قرطبی بر روایت موجود در تفاسیر شیعه و سنی که بیان می‌دارد در پیراهن یوسف سه نشانه بود؛ یکی دلیل بر کذب برادران در جریان چاه انداختن یوسف، دوم دلیل بر بی‌گناهی یوسف در جریان مرادده با زلیخا و در نهایت سبب بیناشدن یعقوب (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۹۸ / حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۱۸ / طوسی، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۱۱)، اشکال وارد می‌کند و این‌گونه بیان می‌دارد که این روایت صحیح نیست زیرا پیراهنی که به خون دروغین آغشته شد غیر از پیراهنی است که در جریان مرادده پاره شد و با پیراهنی که یعقوب را بینا کرد تفاوت داشت. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۱۵۰) در حالی که اشکال او وارد نیست، زیرا وی گمان کرده که در سه مورد یک پیراهن منظور است، در حالی که در واقع سه پیراهن مطرح است که خود

آن نیز موضوعیت ندارد، بلکه بدن ملکوتی یوسف به آنها تبرک بخشیده است و این معنا بر کسی پوشیده نیست. به دیگر سخن باید از معنای ظاهری پیراهن فراتر رفت و به معنای باطنی که ورای ظاهر لفظ نهفته است، توجه کرد.

۴- بررسی روایات پیرامون تکبر یوسف در مقابل پدر!

این نکته که یوسف چگونه از پدر خود استقبال کرد؛ آیا ریاست وی تأثیری بر نحوه استقبال او داشت یا خیر، مطلبی است که جای بررسی و تفحص دارد. از گفتار تورات این گونه به دست می‌آید که یوسف برای دیدار پدرش مسافتی را پیموده و ارباب خود را نیز برای وی مهیا کرده و او را در آغوش گرفته است. (پیدایش، ۴۶: ۲۶-۲۹)

بنابراین در تورات مطلبی از تکبر یوسف نسبت به پدر وجود ندارد. اما در برخی روایات، مطالبی وجود دارد که شایسته بررسی بیشتر است. چند روایت را به عنوان نمونه بیان می‌کنیم:

۴-۱. تفاسیر اهل سنت

۱- حرث روایت می‌کند که هنگامی که آن دو (یعقوب و یوسف) به یکدیگر نزدیک می‌شدند، یوسف خواست ابتدا سلام کند، ولی یعقوب او را از این عمل بازداشت، زیرا یعقوب بدین عمل (ابتدا به سلام) سزاوارتر بود. بنابراین، یعقوب گفت: سلام بر تو ای زایل‌کننده غمهای من. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۴۳)

۲- أبوالشیخ از ابن‌زید نقل کرده که به یعقوب گفته شد تو وارد شونده‌ای. یعقوب با اهل مصر و مردم مواجه شد که به استقبال او آمده بودند، پس هنگامی که یوسف را مشاهده کرد، در همان حین یوسف خواست ابتدا سلام کند (برای اینکه می‌دانست یعقوب نزد خداوند گرامی‌تر است)، ولی یعقوب او را از این عمل بازداشت، پس همدیگر را در آغوش گرفته و بوسیدند. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۵)

قرطبی ذیل این روایت بیان می‌دارد که یعقوب او را از عمل (ابتدا به سلام) بازداشت؛ زیرا رسم است وارد شونده، سلام کند. این مطلب را العینی در «عقد الجمان» گفته است. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۲۶۸) آلوسی نیز می‌گوید برای اینکه یوسف می‌دانست یعقوب از او نزد خداوند گرامی‌تر است. (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۵۵)

در میان روایات اهل سنت، علی‌رغم تبعی که انجام گرفت، تنها همین روایت در این موضوع بدست آمد. با توضیح مذکور، تکبر یوسف نسبت به پدرش از آن حاصل نمی‌شود.

۲-۴. تفاسیر شیعه

۱- در روایتی از امام صادق(ع) نقل شده که فرمودند: چون یعقوب بر یوسف وارد شد، عزّت سلطنت یوسف را گرفت و به احترام او پیاده نشد، جبرئیل فرود آمد و گفت: یوسف! کف دستت را باز کن، چون باز کرد، نوری از آن برخاست و در فضای آسمان قرار گرفت. یوسف گفت: این چه نوری بود که خارج شد؟ جبرئیل گفت: به کیفر پیاده نشدن برای یعقوب سالخورده، نبوت از فرزندان برکنار شد، و از نسل تو پیغمبری نباشد. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۱۵/ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۷/ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۶۶)

۲- یعقوب بن یزید از جماعتی مرفوعاً^۲ از امام صادق(ع) نقل کرده است که فرمودند: هنگامی که یوسف با یعقوب ملاقات کردند، یعقوب به پاس احترام یوسف پیاده شد، ولی یوسف پیاده نگشت و از معانقه با هم فارغ نشده بودند که جبرئیل نازل شد و به یوسف گفت: ای یوسف، یعقوب برای تو و به خاطر احترام به تو از مرکب پیاده شد، ولی تو پیاده نشدی! سپس جبرئیل به یوسف گفت: دستت را باز کن؛ یوسف دست را باز کرد بلافاصله نوری از کف دستش خارج شد و ... (صدوق، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۵۵)

۳- هشام بن سالم از امام صادق(ع) نقل کرده که فرمودند: یوسف به منظور استقبال پدر از شهر خارج گردید و وقتی پدر را دید، قصد کرد برای او پیاده شود، ولی نظر به مقام خویش که نمود پیاده نشد. زمانی که یوسف بر یعقوب سلام داد، جبرئیل نازل شد و گفت: ای یوسف خدا می فرماید: از فرود آمدن در مقابل بنده صالح من تو را باز نداشت مگر آن مقام پادشاهی که تو داری، دستت را بگشا یوسف دست گشود، پس از بین انگشتانش نوری خارج شد. (همان)

۳-۴. بررسی و نقد

این گونه روایات قابل مناقشه است. روایات اوّل و دوّم در کتب شیعه به دلیل وجود عبارات «عَمَّنْ حَدَّثَهُ» و «رَفَعُوهُ» از نظر سند خدشه پذیر هستند و تنها روایت سوّم ظاهراً بدون

۱. در سند روایت فوق، عبارت «عَمَّنْ حَدَّثَهُ» وجود دارد که به علت مجهول بودن فاعل این جمله و در نتیجه انقطاع سند، حدیث ضعیف تلقی می شود.

۲. در حدیث مرفوع اگر سند متصل نباشد، روایت قطعاً ضعیف خواهد بود؛ اما اگر سند متصل باشد، در صورتی که راویان دروغگو یا ناشناخته یا... باشند، روایت ضعیف و اگر راویان قابل اعتماد باشند یا مدح شده باشند، با توجه به خصوصیات آنان، حدیث صحیح، حسن یا موثق خواهد بود. (ر. ک: شهید ثانی، ۱۴۲۳، ص ۷۷)

مشکل سندی است که البتّه مفهوم آن با آیات قرآن در تعارض است؛ لذا به مردود بودن آن حکم می‌کنیم. زیرا از این جمله که قرآن می‌گوید: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» (یوسف / ۹۹) معلوم می‌شود، یوسف در محلی به انتظار ورود یعقوب توقّف کرده بوده و این منتهای تواضع است که یوسف قبلاً در محل ملاقات حاضر شود و برای ورود پدر انتظار بکشد. از این آیه شریفه معلوم می‌شود هنگامی که پدر و مادرش بر او وارد شدند، ملاقات حاصل شده و آنان را در کنار خود جای داده است، نه اینکه هنگامی که یوسف، سواره بوده در حال عبور، با پدرش ملاقات کرده باشد، چنانچه در حدیث مذکور آمده است.

همچنین، یوسف در تمامی دوران ریاستش از مرز فضیلت منحرف نگشت و حتّی یک لحظه هم آلوده به کبر و غرور نشد و نسبت به کوچکترین فرد مردم، متکبرانانه برخورد نکرد تا چه رسد به یعقوب بزرگوار که یوسف به احترام مقام پدر، او را در کنار خود جای می‌دهد و بر تخت ریاست خویش بالا می‌برد. «وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ» (یوسف / ۱۰۰).

آیا می‌توان باور کرد یوسفی که به حکم قرآن یک لحظه از یاد خدا غافل نیست، نسبت به پدر بزرگوارش کبر و غرور به خرج دهد؟ (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۵، پاورقی ص ۲۶۴-۲۶۵) هیچ احترامی بالاتر از این نیست که رئیس یک کشور به استقبال پدر و مادر و برادران به بیرون شهر بیاید و آنها را در آغوش بکشد، سپس همراه آنان وارد شهر گردد و یکسره وارد مقرّ حکومت شوند، آنگاه پدر و مادر را در کنار تخت فرمانروایی خود بنشانند. بنابراین، روایاتی که می‌گویند او نسبت به پدرش تکبر کرده و از اسب پیاده نشد و نور نبوت از میان انگشتانش خارج گشت با این آیات تطبیق نمی‌کند.

علاوه بر این، اگر قائل شویم که به دلیل ترک اولی توسط یوسف نسبت به پدر، نبوت و پیامبری از فرزندان وی ساقط شد، با آیه ذیل سازگاری ندارد که خداوند فرمود: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» (انعام / ۱۶۴) : و هیچ باربرداری بار [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد. این آیه نیز تأیید دیگری بر ردّ این روایات است. این نکته نیز غیر قابل انکار است که در صورت تعارض متن با آیات قرآن دیگر نیازی به بررسی سند نمی‌باشد؛ چرا که روایات صحیح السندی که متن آن با مسلمات نظیر قرآن معارض است، کنار گذاشته می‌شوند.

۱. یوسف از مخلصین بوده است (یوسف / ۲۴) و شیطان در مخلصین راه ندارد. (ص / ۸۲)

علامه مجلسی در بحار بیان می‌دارد: پایین نیامدن یوسف برای رعایت مصلحت و حفظ عزت وی در مقابل مردم بوده، ولی رعایت احترام پدر بالاتر از آن مصلحت بوده و ترک اولی توسط یوسف، باعث مجازات وی شد. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۰، ص ۲۲۳) به نظر می‌رسد علامه با در نظر گرفتن روایات ذیل این عنوان، چنین دیدگاهی را برگزیده است، لکن قبول چنین دیدگاهی، مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا این سؤال مطرح می‌شود که چرا با ترک اولی توسط یوسف، نبوت از خاندان و فرزندانش خارج گشت؟ مگر فرزندان یوسف در این عمل مقصّرند؟ در روایت تفسیر قمی^۱ (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۵۶) آمده است که نبوت در نسل لاوی جریان پیدا کرد، زیرا وی مانع قتل یوسف شد؛ آیا با این همه گناه لاوی - شرکت در دزدی برادر، هجرانی که سالیان درازی پدر را به آن مبتلا کردند که چشمانش سفید و کمرش خمیده شد - او نزد خدا برتر از یوسف است که درد و رنج فراوان را تحمل کرد و به شهادت قرآن از بندگان مخلص خداوند بود؟

۵- بررسی روایات ازدواج یوسف با زلیخا!

در مورد این نکته که آیا یوسف با زلیخا ازدواج کرده یا خیر، مبحثی است که برخی روایات متعرض آن شده‌اند و مطالب افسانه‌واری در برخی از تفاسیر آمده است که جای بررسی و تفحص دارد. اکنون برخی از این روایات را بررسی می‌کنیم.

۵-۱. تفاسیر اهل سنت

۱- عبدالعزیز بن منبه^۲ از پدرش روایت می‌کند که یوسف با موکب خود به زن عزیز گذر کرد. آن زن گفت: سپاس از آن خدایی است که پادشاهان را به گناه خود بنده سازد و بندگان فرمانبردار خود را به شاهی بنوازد. یوسف او را شناخت و با او ازدواج کرد و او را باکره یافت، زیرا شوهر قبلی وی آلت مردی نداشت و قادر به عمل جنسی نبود. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۵)

۱. شبیه همین روایت در تفاسیر نور الثقلین و البرهان نیز وجود دارد. (ر. ک: عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲،

ص ۴۶۶/ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۲۰۶)

۲. با تتبعی که در کتب رجال حاصل آمد تنها در یک مورد از عبدالعزیز بن منبه به عنوان راوی از مخول بن ابراهیم بن مخول بن راشد النهدی الکوفی یاد شده است. (ابن حجر، ۱۹۷۱، ج ۶، ص ۱۱) بنابراین، عبدالعزیز بن منبه مجهول است که این خود از عوامل ضعف حدیث است.

۲- ترمذی از وهب بن منبه روایت می‌کند که زلیخا خواسته‌ای داشت به او گفتند که نزد یوسف برو، خواسته‌ات را با او در میان بگذار. با اطرافیان خود راجع به این موضوع مشورت کرد، به او گفتند: به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد ما بر جان تو بیمناکیم. زلیخا گفت: از کسی که خوف خدا دارد وحشتی ندارم، پس وقتی وارد بر یوسف شد، او را در ملک و فرمانرواییش دید، زلیخا گفت: سپاس خدای را که بندگان را به واسطه اطاعت، پادشاه قرار داد. سپس نگاهی به خود کرد و گفت: سپاس خدای را که سلاطین را به واسطه عصیانشان بنده نمود. یوسف تمامی خواسته‌های او را برطرف کرد و سپس با او ازدواج کرد و او را باکره یافت. بعد به او گفت: آیا این بهتر از آنچه تو می‌خواستی نبود؟! زلیخا گفت: ای پیامبر خدا من به چهار چیز آزمایش شدم؛ ۱. تو زیباترین انسان بودی؛ ۲. من زیباترین زن زمان بودم؛ ۳. من باکره بودم و ۴. شوهرم عین بود. (همان)

شبه همین روایت در تفسیر قمی و البرهان به نقل از *الأمالی طوسی* وجود دارد. (ر.ک: قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۵۷/ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۲۰۰)

۵-۲. تفاسیر شیعه

۱- سفیان ثوری^۱ از منصور بن ابي‌وائل از وهب بن منبه نقل کرده که می‌گوید: در یکی از کتابهای خدا یافتیم^۲ که یوسف با موبک خود به زن عزیز گذر کرد که بر سر زباله‌گاهی نشسته بود. گفت سپاس از آن خدایی است که پادشاهان را به گناه خود بنده سازد و بندگان فرمانبردار خود را به شاهی بنوازد. ما دچار تنگدستی شدیم، به ما کمک کن. یوسف فرمود که پیمانۀ بزرگی طلایش بدهند. زلیخا گفت: مرا همان قوت بس است و تا گرفتار سخط باشم به خوشگذرانی باز نگردم ... (صدوق، ۱۴۱۷، ص ۵۲، ح ۷)

۱. سفیان ثوری همان سفیان بن سعید بن مسروق و سفیان بن عیینه است و این سه نام تنها یک مصداق خارجی دارند. (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۱۶۹) وی از امام صادق روایت دارد. علامه در *خلاصه الأقوال* در باره وی می‌گوید: من القسم الثانی: سفیان الثوری: لیس من أصحابنا ولا من عدادنا. (حلی، ۱۴۱۷، باب ۶، ص ۳۵۶) همچنین ابن‌داود نیز وی را از ضعفاء دانسته و در قسم ثانی از کتاب رجال خود از وی یاد کرده است. (ابن‌داود حلی، ۱۹۷۲، ص ۲۴۸)

۲. با توجه به عبارت «وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ اللَّهِ» و شخصیت وهب مشخص می‌شود که این مطلب از جعلیات وی می‌باشد.

۲- عبد الله بن مغیره از کسی که ذکرش نموده^۱ از امام صادق (ع) روایتی با همان مضمون روایت ترمذی از وهب بن منبه نقل کرده با این اضافه که یوسف فرمود: چه چیز تو را واداشت که آن عمل را نسبت به من انجام دادی؟ زلیخا گفت: حسن جمالت. یوسف فرمود: اگر پیامبر آخر زمان را که محمّد می‌نامند و صورت و سیرتش از من زیباتر است می‌دیدی چه می‌کردی؟ زلیخا گفت: راست می‌گویی. یوسف فرمود: چگونه دانستی؟ زلیخا گفت: وقتی نامش را بردی محبتش در قلمم جای گرفت، خداوند به یوسف وحی نمود، او راست می‌گوید و من به خاطر محبتش به محمّد او را دوست دارم، پس به یوسف فرمان داده شد که با وی ازدواج نماید. (صدوق، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۵۵ / فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۱ / حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۷)

۳- در تفاسیر جامع و روح البیان این مطلب به شکل داستانی افسانه‌وار بیان شده که برای جلوگیری از اطناب از ذکر آن خودداری می‌کنیم و جالب است که این مطلب به ابن عباس نسبت داده شده در حالی که هیچ منبع معتبری برای این انتساب وجود ندارد. (بروجردی، ۱۳۶۶، ج ۳، صص ۳۴۲-۳۴۰ / حقی، بی تا، ج ۴، صص ۲۳۴-۲۳۶)

۳-۵. نقد و ارزیابی

اشکال سندی این روایات آشکار است و آن ارسال برخی و وجود وهب بن منبه در سلسله سند برخی دیگر است. پیش از این درباره ضعف و عدم وثاقتش وهب بحث شد. رواج چنین داستان‌هایی می‌تواند معلول یکی از دو دلیل باشد: یکی اینکه دارای غرابت مخصوصی است که تعجب انسان را برمی‌انگیزاند و طبع افسانه‌پسند مردم به شیوع آن کمک می‌کند. دیگر اینکه مشتمل بر پند و عبرت مؤثری است که گویندگان و نویسندگان می‌توانند برای اندرز دادن مردم از آن استفاده کامل کنند. افراد زاهدان نیز به این طور حکایت‌ها رغبت بیشتری دارند و از این رو این داستان بین سفیان ثوری آن مرد زاهدان‌مآب معروف و اصحابش رواج کامل داشت تا آنجا که شخص سفیان ثوری از راویان این قصه به شمار رفته است.

در خصوص ورود این قبیل احادیث به منابع روایی شیعه نیز چنین به نظر می‌رسد که این امر به خاطر تعامل راویان شیعی با اهل سنت صورت پذیرفته است؛ برای مثال *علل الشرایع*

۱. عبارت مذکور «عَمَّنْ ذُكِرَ» به خوبی نشان از ضعف سند دارد چون حداقل سند را مرسل می‌کند و اعتماد ما را از سند حدیث به طور کلی سلب می‌کند، زیرا محتمل است فرد ذکر نشده، جاعل و دروغ‌پرداز باشد.

هم، همین داستان را به طور مرسل با قدری اختلاف به امام صادق(ع) نسبت می‌دهد، همچنان که در روایت دوّم تفاسیر شیعه بیان شد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: آیا همان داستان مشهوری را که منبع اصلی آن نقل وهب بن منبه است، راویان بی‌احتیاط شیعه از راویان اهل سنت گرفته‌اند و نسبت به امام صادق(ع) داده‌اند و چون شیفته جعل فضایل بوده‌اند، خواسته‌اند به قصد قربت فضیلتی را برای رسول اکرم(ص) ذکر کنند و از این رو این فضیلت را از پیش ساخته و به آن داستان اضافه کرده‌اند و در حدیث مرسل بی‌اعتبار نوشته شده و در کتب شیعه منتشر گشته است؟ (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۵، صص ۲۹۰-۲۸۸)

علامه مجلسی بعد از نقل روایت *علل الشرایع* بیان می‌دارد که از ظاهر این روایات بر می‌آید که یوسف با زلیخا ازدواج کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۸۲) این عبارت ظهور در پذیرش این روایت دارد، اما علامه طباطبایی با عبارت «اگر این حدیث صحیح باشد» به ضعف احادیث این باب حکم کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۲۵۵)

در پایان، این‌گونه بیان می‌کنیم که احتمالاً از این روایات بر نمی‌آید که یوسف با زلیخا ازدواج کرده باشد و نمی‌توان به روایات مذکور اعتماد کرد؛ چون همانطور که بیان شد راوی روایت اوّل از اهل سنت مجهول است و حدیث دوّم از اهل سنت و روایت اوّل از منابع شیعه از وهب بن منبه است که وضعیتش برای ما مشخص است و روایت دوّم از کتب شیعه نیز تا حدود زیادی شبیه همان روایات قبلی است، اضافه بر اینکه مرسل است. اما نسبت به روایت سوّم از کتب شیعه معلوم است که افسانه‌ای بیش نیست و ما همانند قرآن می‌گوییم که این مطالب جز خوابها و افسانه‌هایی پریشان چیزی نمی‌تواند باشد. «أَضْعَافُ أُلْحَامٍ وَمَا تُخَنُّ بِتَأْوِيلِ الْأُلْحَامِ بِعَالَمِينَ» (یوسف / ۴۴)

نتیجه‌گیری

بنابر آنچه گفته شد، ورود اسرائیلیات به برخی منابع اسلامی و آمیخته‌شدن آن با روایات اصل، آسیب فراوانی به فرهنگ اسلامی وارد کرده است. با بررسی تفاسیر روایی به خصوص تفاسیر اهل سنت، به خوبی می‌توان دریافت که بیشترین روایات اسرائیلی در آنها انباشته شده است. بسیاری از این روایات، از طریق ارتباط صحابه و تابعین با دانشمندان اهل کتاب و به خاطر اعتماد به گفته‌های آنان، به تدریج در میان مردم شایع گردیده و بعداً به دست افراد

بی‌احتیاط و خوش‌باور در کتابهای حدیثی و تفسیری وارد شده است. آبشخور بیشتر روایات جامع البیان طبری و الدرّ المنثور سیوطی، در این قبیل مباحث برگرفته از تورات محرّف است و همچنین آنچه در روایات شیعی نیز آمده برخی توأم با تذکار این قبیل روایات است و برخی دیگر نیز بدون هیچ‌گونه توضیحی، تکرار روایات اهل تسنن است.

بنابراین، تلاش گسترده در جهت آشنا کردن مسلمانان با اهداف نهایی قرآن و کوشش در جهت پالایش فرهنگ اسلامی از اسرائیلیات از وظایف مهم فرهیختگان اسلامی به شمار می‌رود. رسالت مهمی که همواره بر عهده علمای اسلامی بوده و هست آن است که با تحقیق و پژوهش علمی، خرافات و اباطیل را که به قصد مشوه جلوه‌دادن چهره پاک اسلام ساخته شده، کنار بزنند و همگان را با این واقعیت آشنا کنند که هر کس در کسوت صحابه درآمد و هر سخنی که نام روایت یافت و در کتب تفسیری و روایی قرار گرفت، قابل اعتماد نیست.

Archive of SID

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، با ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۱. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ قم: نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ ق.
 ۲. ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی؛ الاصابة فی تمييز الصحابة؛ تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
 ۳. —؛ لسان المیزان؛ ج ۲، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۱ م.
 ۴. ابوالفتح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق: محمدجعفر یاحقی- محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
 ۵. ابوریه، محمود؛ اضواء علی السنة المحمدیة؛ ج ۵، قم: نشر البطحاء، بی تا.
 ۶. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن؛ تحقیق: عبدالباری عطیه، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
 ۷. بجرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
 ۸. بروجردی، سید محمد ابراهیم؛ تفسیر جامع؛ ج ۶، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۶۶.
 ۹. بیومی مهران، محمد؛ بررسی تاریخ قصص قرآن؛ ترجمه: سیدمحمد راستگو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
 ۱۰. تستری، محمد تقی؛ قاموس الرجال؛ قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۲ ق.
 ۱۱. تورات فارسی؛ لندن: دار الکتب المقدس، ۱۹۸۰ م.
 ۱۲. حسینی تفرشی، مصطفی بن حسین؛ نقد الرجال؛ قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۸ ق.
 ۱۳. حقی بروسوی، اسماعیل؛ تفسیر روح البیان؛ بیروت: دار الفکر، بی تا.
 ۱۴. حلی (علامه)؛ حسن بن یوسف، خلاصة الأقوال؛ تحقیق: جواد قیومی، قم: مؤسسه نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.
 ۱۵. حلی، ابن داود، حسن؛ رجال ابن داود؛ تحقیق: محمد صادق بحر العلوم، نجف: منشورات مطبعة الحیدریة، ۱۹۷۲ م.
 ۱۶. خوئی؛ سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث؛ ج ۵، بی جا، بی تا، ۱۴۱۳ ق.
 ۱۷. ذهبی، محمد حسین؛ تذکرة الحفاظ؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
 ۱۸. —؛ سیر اعلام النبلاء؛ تحقیق: حسین الأسد، ج ۹، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق.
 ۱۹. رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
 ۲۰. زرکلی، خیر الدین؛ الاعلام؛ ج ۵، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۰ م.
 ۲۱. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ ج ۳، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
 ۲۲. سبحانی، جعفر؛ منشور جاوید؛ جلد ۱۱، ج ۱، قم: موسسه امام صادق، ۱۳۷۲.
 ۲۳. سیوطی، جلال الدین؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.

۲۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ *الرعاية لحال البداية في علم الدراية*؛ تحقيق: مركز الأبحاث و الدراسات الاسلامية، قم: بوستان كتاب، ۱۴۲۳ ق.
۲۵. صالحی نجف آبادی، نعمت الله؛ *جمال انسانیت*؛ ج ۳، تهران: انتشارات امید فردا، ۱۳۸۵.
۲۶. صبحی صالح؛ *علوم الحديث و مصطلحه*؛ قم: مكتبة الحيدرية، ۱۴۱۷ ق.
۲۷. صدوق، شیخ أبو جعفر محمد بن علی؛ *الأمالی*؛ قم: مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ ق.
۲۸. —؛ *علل الشرايع*؛ تحقيق: سيّد محمد صادق بحر العلوم، نجف: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها، ۱۹۶۶ م.
۲۹. —؛ *عيون أخبار الرضا*؛ تحقيق: حسين الأعلمی، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق.
۳۰. طباطبائي، سيّد محمد حسين؛ *الميزان في تفسير القرآن*؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، ۱۴۱۷ ق.
۳۱. طهرسي، ابوعلی فضل بن حسن؛ *مجمع البيان في تفسير القرآن*؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۳۲. طهری، محمد بن جرير؛ *جامع البيان عن تأويل آي القرآن*؛ بيروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.
۳۳. طوسی، احمد بن محمد؛ *الستين الجامع للطائفة البساتين (قصه يوسف)*؛ به اهتمام محمد روشن، ج ۴، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن؛ *الأمالی*؛ قم: دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۴ ق.
۳۵. —؛ *التبيان في تفسير القرآن*؛ بيروت: دار احیاء التراث العربي، بی تا.
۳۶. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه؛ *تفسير نور الثقلين*؛ ج ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۳۷. عیاشی، محمد بن مسعود؛ *تفسير العیاشی*؛ تحقيق: سيّد هاشم رسولی محلاتی، تهران: المكتبة العلمية الإسلامية، بی تا.
۳۸. قرطبي، محمد بن احمد؛ *الجامع لأحكام القرآن*؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۳۹. قمی، علی بن ابراهیم؛ *تفسير قمی*؛ تحقيق: سيّد طيب موسوی جزایری، ج ۴، قم: دار الكتاب، ۱۳۶۷.
۴۰. فیض کاشانی، ملا محسن؛ *تفسير الصافي*؛ تحقيق: حسين اعلمی، ج ۲، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۴۱. کاشانی، ملا فتح الله؛ *تفسير منهج الصادقين في الزام المخالفين*؛ تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافي*؛ تصحيح وتعليق: علی أكبر غفاری، ج ۵، تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۳.
۴۳. گروهی از مترجمان؛ *ترجمه تفسير طهری*؛ تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶.
۴۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی؛ *بحار الأنوار*؛ ج ۲، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ ق.
۴۵. مزی، یوسف؛ *تهذيب الكمال في أسماء الرجال*؛ تحقيق: بشار عواد معروف، ج ۴، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ ق.
۴۶. مفید، محمد بن محمد؛ *تفسير القرآن المجید*؛ تحقيق: سيّد محمدعلی ایازی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۴ ق.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسير نمونه*؛ تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۴.
۴۸. میرداماد، محمدباقر حسینی؛ *الروائح السماوية*؛ تحقيق: نعمت الله جلیلی، قم: دار الحديث، ۱۴۲۲ ق.
۴۹. نجاشی، احمد بن علی؛ *رجال النجاشی*؛ ج ۵، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۱۶ ق.
۵۰. نجفی خمینی، محمد جواد؛ *تفسير آسان*؛ تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ ق.